



# نقش خیال دوست در آینده رباعیات مولانا\*

خسرو ناقد

یوهان ولفگانگ فون گوته در یادداشت‌ها و رسانه‌هایی که برای درک بهتر «دیوان غربی شرقی» بر این اثر جاودانه نوشته است، مبحثی نیز درباره‌ی ترجمه و انواع آن دارد که در آن بیشتر به ترجمه‌ی آثار ادبی، به ویژه آثار منظوم، توجه داشته است. وی ترجمه‌ی آثار ادبی را به سه نوع تقسیم می‌کند.

در نوع اول، مترجم می‌کوشد تا ما را در محدوده‌ی فهم و ادراک فرهنگی مان با محیط بیرون از این محدوده آشنا کند. برای این نوع ترجمه انتخاب نثری ساده و روشن بهترین روش است، زیرا سخن منشور با خشتی کردن همه‌ی ویژگی‌های صنعت شاعری و حتی با کاستن از وجد و حال شاعرانه و آوردن آن به سطح فهم همگانی، زمینه‌ی آشنایی اولیه با آثار ادبی فرهنگ‌های دیگر را فراهم می‌آورد و از این طریق بهترین خدمت را در حق ما انجام می‌دهد. این نوع ترجمه ما را در میانه‌ی فرهنگ مألوف و مأوس ملی مان با ادبیات بیگانه و آثار فرهنگی ارزشمند و بی‌ظنیر سرزمین‌های دیگر آشنا می‌کند. در عین حال، ما را چنان غافلگیر می‌سازد و به شگفتی وامی‌دارد که بی‌آنکه بدانیم چه بر ما گذشته است، نه تنها احساس خوشی به ما دست می‌دهد، بلکه از قبل آن سود معنوی نیز نصیبمان می‌شود. این چنین تأثیری را ترجمه‌ی آلمانی مارتین لوتر از کتاب مقدس مسیحیان همواره بر خوانندگان خواهد گذاشت. گوته بر این باور است که اگر حماسه‌ی نیپلونکن نیز از همان آغاز به صورت نثری خوب و روان ترجمه و منتشر می‌شد و در دسترس همگان قرار می‌گرفت، هم نفوذ و تأثیر آن در میان مردم بیشتر می‌بود و از آن سود بیشتری به ما می‌رسید و هم می‌توانست معنای بی‌ظنیر، پراهمیت، شگفت و غریب زندگی سلحشوران و صلابت سرودهای حماسی قرن ۱۲ میلادی را با توانایی تمام به ما منتقل کند.

در نوع دوم، با اینکه مترجم خود را در وضعیت و حال و هوای فرهنگی خارجی قرار می‌دهد تا از این طریق معنای بیگانه با فرهنگ خودی را دریابد. ولی به هنگام بازآفرینی متن، می‌کوشد که همه‌ی دریافته‌های خود را در محدوده‌ی فرهنگ خودی به تصویر کشد. گوته این نوع ترجمه را سبک «تقلیدی تعویضی» می‌نامد و انجام آن را در توان انسان‌های ظریف و زیرک و با ذوق می‌داند. فرانسویان در این کار استادند و این نوع ترجمه را بیشتر برای برگردان آثار منظوم به خدمت می‌گیرند. آنان نه تنها برای افکار و حالات درونی انسان‌ها و اشیای گوناگون، معنایی و معادلی مناسب می‌آفرینند، بلکه برای نام هر «میوه‌ی غربی» چنان جایگزینی می‌یابند که گویی همیشه در سرزمینشان می‌رویده است.

گوته، نوع سوم را آخرین و بالاترین و کامل‌ترین نوع ترجمه می‌نامد که در آن مترجم تمام تلاش و توانایی خود را به کار می‌گیرد تا متن ترجمه‌اش همسان و همذات با متن اصلی شود و در واقع اصل به بدل تغییر نکند، بلکه به جای آن نشیند. مترجم در این حالت چنان در بطن فرهنگی متن فرو می‌رود و با آن همسانی و هم‌زمانی ایجاد می‌کند که شاید بتوان گفت که اصالت فرهنگ ملی خود را کم‌ابیش رها می‌کند و آخر کار متن سومی آفریده می‌شود که البته موافق ذوق و مذاق همگان نیست و فهم و دریافت آن مستلزم سطح آموزشی فرهنگی بالایی است. گوته اغلب ترجمه‌های محقق و مترجم اثربشی، یوزف فن هامر پورگشتال را از شاهکارهای منظوم ادب فارسی در زمره‌ی این نوع ترجمه به شمار می‌آورد. او برای مثال از ترجمه‌ی ایباتی از شاهنامه‌ی فردوسی یاد می‌کند که هامر در «مجله یافته‌های شرق» منتشر کرده بود. ولی در عین حال توصیه می‌کند که در ابتدا بهتر خواهد بود که آثاری چون شاهنامه و منظومه‌ها و مثنوی‌های نظامی گنجوی به نثری رسا و روان ترجمه شوند تا ما نخست با مطالعه داستان‌ها و افسانه‌ها و اسطوره‌های شرقی به طور کلی با آنها خو کنیم و انس و الفت بگیریم و رفته رفته با خلق و خو و طرز فکر شرقیان آشنا شویم. سپس زمان آن فرا خواهد رسید که ترجمه‌های منظومی از نوع دوم و در نهایت «ترجمه‌ای بین سطر (Interlinear)» از نوع سوم در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

شاید بی‌فایده نبود که نظرات گوته درباره‌ی مولانا را نیز بازگو می‌کردم، چرا که او در «یادداشت‌ها و رساله‌هایی برای درک بهتر دیوان غربی شرقی» برداشت‌های خود را از شخصیت و شعر هفت سراینده‌ی نامدار پارسی زبان نیز به دست داده است. فردوسی، انوری، نظامی، جلال‌الدین رومی، سعدی، حافظ و جامی. اما از آنجا که آگاهی‌های او و هم‌مصراعتش، حداقل، از مولانا کم و ناقص بوده است، یادداشت‌های او گذشته از یک دو نکته جالب و جدل‌انگیز از حد اشارات تاریخی فراتر نمی‌رود. ناگزیر برای امروزان چنان دندان‌گیر نیست و من با همین اشاره از آن می‌گذرم.

با توجه به آنچه از زبان گوته درباره‌ی ترجمه‌ی آثار منظوم بازگو کردم، به بررسی ترجمه‌ی آلمانی ۱۰۰ ربابی از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی می‌پردازم که در کتابی با عنوان «نقش خیال دوست» منتشر شده است. مترجم عنوان کتاب را ظاهر آرزوی یکی از رباعیات مولانا برگرفته است؛ احتمالاً این رباعی:   
تافش خیال دوست با ماست دلا  
ما را همه عمر خود تماشااست دلا  
و انجا که مراد دل برآید ای دل  
یک خار به از هزار خرماست دلا  
نخست اندکی در معرفی مترجم بگویم. یوهان کریستف بورگل، استاد دانشگاه و ایران‌شناس و اسلام‌شناس سوئیسی، پیشتر از او ترجمه‌های بسیاری از متون کلاسیک شرقی خاصه از شاعران ایرانی و نیز تألیف و تحقیق‌های ارزشمندی منتشر شده است. از آن جمله‌اند، ترجمه‌ی اسکندرنامه و خسرو و شیرین و



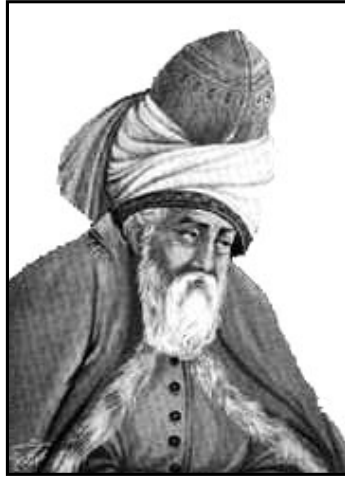
بورگل  
مبنای ترجمه‌ی خود  
از رباعیات  
مولانا را  
بر پایه‌ی  
سه اصل  
قرار داده  
و کوشیده است  
تا حتی المقدور  
به محتوای  
متن اصلی  
نزدیک شود  
و به آن  
وفادار بماند  
سعی کرده است که  
ساختار صوری  
رباعیات را  
عیناً باز پس دهد  
و وزن و ترتیب  
قوافی را  
مرعات کند  
و سرانجام آنکه  
در ترجمه‌ی خود  
شیوه‌ی شاعری و  
اصطلاحات شعری  
در زبان آلمانی را  
به کار گرفته است

کند. افزون بر این سعی کرده است که ساختار صوری رباعیات را عیناً باز پس دهد و وزن و ترتیب قوافی را مراعات کند. و سرانجام آنکه در ترجمه‌ی خود، شیوه‌ی شاعری و اصطلاحات شعری در زبان آلمانی را به کار گرفته و از این‌رو ترجمه‌ی او از رباعیات مولانا چنان به گوش می‌آید که گویی به زبان آلمانی سروده شده است. البته مترجم، داوری درباره‌ی اینکه او تا چه حد در انجام این کار موفق بوده را به عهده‌ی خوانندگان گذارده است و برای یاری رساندن به آنان و نیز فهم بهتر رباعیات، ترجمه‌ی تحت‌اللفظی هر رباعی را نیز در زیر ترجمه‌ی منظوم آنها قرار داده است. بنابراین می‌بینیم که مترجم کوشیده است تا ترجمه‌ی او هم‌سنگ با آنچه گوته، «نوع سوم» و کامل‌ترین نوع ترجمه می‌نامد، به دست دهد. همین‌جا بیفزایم که با تمام تلاش و کوشش‌های صادقانه و استادانه بورگل، گبرایی ترجمه‌های او و روح دمیده در آنها در مقام قیاس با ترجمه‌های منظومی که

همچنین مثنوی هفت پیکر (بهرامنامه) نظامی گنجوی که این آخری را با مهارت به نظم کشیده است. وی به خاطر ترجمه‌های خوب و رسای این آثار، در سال ۱۹۸۳ میلادی جایزه «فیدریش روکرت» و در سال ۱۹۹۳ «جایزه مترجم» شهر برن سوئیس را از آن خود کرد. «تور و سماع» و «سه رساله درباره‌ی حافظ» از جمله تحقیقات اوست. کتاب اخیر به زبان فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است. کتابی نیز چند سال پیش از این در آلمان از وی به چاپ رسید با عنوان «دین و دنیا در اسلام» که در آن به بررسی منشأ قدرت دینی در اسلام و رابطه و نسبت آن با زورمندی واقعیت‌های دنیوی پرداخته است. بورگل مبنای ترجمه‌ی خود از رباعیات مولانا را بر پایه‌ی سه اصل قرار داده است: نخست اینکه کوشیده است تا حتی المقدور به محتوای متن اصلی نزدیک شود و به آن وفادار بماند و پیش از هر چیز از دست بردن به صور خیال و تصرف در زبان تصاویر شاعر خودداری

شماره ۳۱  
آذر ۸۲

آشپز



شدن.»  
 در رباعیات این بخش بدون استثنا از اسامی یک یا چند ساز یادی و زهی و ضربیه‌ای استفاده شده است. این هم دو رباعی از این بخش:  
 از عشق تو گشتم ارغنون عالم  
 و ز زخمه تو فاش شده احوالم  
 مانند چنگ شد همه اشکالم  
 هر پرده که می زنی مرا می نالم  
 حاجت نبود مستی ما را به شراب  
 یا مجلس ما را طرب از چنگ و رباب  
 بی ساقی و بی شاهد بی مطرب و نی  
 شوریده و مستیم چه مستان خراب  
 مترجم توضیحات سودمندی نیز به آخر کتاب افزوده است که در درک بهتر رباعیات، به ویژه در شناخت پاره‌ای از اصطلاحات و استعارات و تمثیلات مورد استفاده‌ی مولانا، به یاری خواننده‌ی آلمانی زبان می آید. ناگفته نگذاریم که به هنگام مطالعه و بررسی کتاب به نکته‌ای برخوردیم که اندکی مرا به شگفت واداشت: مترجم در بخش منابع کتاب متذکر شده که رباعیات را از نسخه‌ای برگزیده است که روانشاد استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در ۱۰ جزو (۹ جلد) بین سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۶ خورشیدی به چاپ رساند. در این نسخه، فروزانفر ۱۹۸۳ رباعی را بر اساس شنش نسخه خطی تصحیح کرده و به ثبت رسانده است و به سبب اعتبار علمی مصحح، اغلب در کارهای پژوهشی و دانشگاهی بر حسب معمول از این نسخه استفاده می‌شود. لذا بدیهی می‌نمود که بورگل نیز در ترجمه‌ی رباعیات مولانا این نسخه معتبر را اساس کار خود قرار داده باشد. اما وقتی ترجمه‌ی آلمانی رباعیات را با متن اصلی آنها مقابله می‌کردم، برخی را اصلاً در نسخه‌ی فروزانفر نیافتم و تازه آنها نیز که در این نسخه یافت می‌شوند، با تفاوت‌های اساسی به آلمانی ترجمه شده‌اند. برای مثال در نسخه‌ی فروزانفر در رباعی ۸۲ «می‌تبت شده، ولی در ترجمه‌ی آلمانی «نی» آمده است. و باز در همین رباعی «چون مستان» به «چه مستان» تبدیل شده است. در جای دیگر «بی‌قرار» به «پرشرار» «ای زهره غیبی» به «ای زهره عیش»، «گریست» به «انگریست» و «بی‌روی تو» به «بیرون تو» ترجمه شده است. لاجرم جست‌وجوی من برای یافتن متن اصلی رباعیات مورد استفاده بورگل بی نتیجه ماند تا اینکه روزی به طور اتفاق به نسخه چاپی نسبتاً جدید کلیات شمس تبریزی برخوردیم که انتشارات امیرکبیر در یک جلد و برای استفاده‌ی عموم منتشر کرده و تاکنون به کرات تجدید چاپ شده است و من چاپ دهم (فروردین ۱۳۶۳) آن را در میان کتاب‌های دوستی مشاهده کردم و با کمال تعجب دیدم که تمامی ۱۰۰ رباعی را بورگل عیناً از این چاپ جدید که با نسخه‌ی فروزانفر تفاوت بسیار دارد و تعداد رباعیاتش نیز بیشتر است، انتخاب کرده و ترجمه‌ی آلمانی آنها نیز واژه به واژه مطابق مفاد آن است. از این رو مطمئنم که ماخذ وی در ترجمه‌ی رباعیات مولانا فقط این چاپ یک جلدی می‌توانسته بوده باشد. حال چرا بورگل از چاپ ۹ جلدی کلیات شمس به عنوان ماخذ ترجمه‌اش نام برده، پرسشی است که من برای آن پاسخی نیافتم!

البته این نخستین بار نیست که رباعیات مولانا به زبان آلمانی ترجمه و منتشر می‌شود. دو ترجمه‌ی دیگر نیز از رباعیات مولانا پیشتر و دیگری بعد از ترجمه‌ی بورگل به چاپ رسیده است. اولی ترجمه ۹۹ رباعی است از بانو گیزلا ونت که چند سال پیش از این در آمستردام هلند منتشر شد. دیگری کتابی است شامل ترجمه ۱۰۰ رباعی که البته به سبک شعر نو ترجمه شده و پیداست که مترجم به عمد در پی وزن و قافیه نرفته و بیشتر کوشیده است تا درونمایه‌ی رباعیات را به خواننده‌ی آلمانی زبان منتقل کند. مترجم این کتاب زنده‌یاد سیروس آتابای، شاعر آلمانی زبان ایرانی است که بیشتر عمر خود را

در آلمان سپری کرده و ده‌ها ترجمه و سروده به زبان آلمانی از او به جا مانده است و به قول ابراهیم گلستان «بر خلاف خویشاوندان نزدیکش (آتابای خواهرزاده محمدرضا پهلوی بود) انسانی ملایم و آرام و با فرهنگ بود». او قطعاً از غزلیات و سخنان مولانا را نیز به آلمانی ترجمه کرد و در سال ۱۹۸۸ در دفتری با عنوان شمس تبریزی به چاپ رساند. چند سال پیش از این هم مجموعه‌ی ترجمه‌های آتابای از شعرهای حافظ و مولانا و خیام، در یک مجلد و به صورت بسیار نفیس در آلمان منتشر شده است.

در پایان به ترجمه‌ی چند اثر دیگر از مولانا و نیز دو سه کتاب که درباره‌ی او و آثارش در سال‌های اخیر به زبان آلمانی نوشته شده است اشاره می‌کنم: کتاب فیه مافیه را شادروان پروفیسور آنه ماری شیمل به آلمانی ترجمه کرد و به صورتی نفیس و با سرفصل‌هایی آراسته به خط خوش فارسی در سال ۱۹۸۸ میلادی به چاپ رساند. دفتر اول مثنوی معنوی نیز برای نخستین بار به طول کامل در سال ۱۹۹۷ به زبان آلمانی ترجمه و منتشر شد. البته این ترجمه مستقیماً از متن فارسی مثنوی انجام نگرفته، بلکه اساس کار مترجمان، متن ترجمه‌ی انگلیسی آن بوده است که زنده‌یاد عبدالباقی گولینارلی، محقق و مترجم سرشناس ترک، با همکاری نوری ارگنکون به پایان رساند. تنها ترجمه‌ی آلمانی که از روی متن اصلی صورت گرفته، گزیده‌ای از قصه‌های مثنوی است که بانو شیمل انجام داده و با مصورسازی اینگرید شار در سال ۱۹۹۴ میلادی به چاپ رسید. «من چو بادم و تو چو آتش» عنوان کتاب دیگری است که پرفیسور شیمل در آن به بررسی و تحلیل زندگی و آثار و افکار مولانا پرداخته و تاکنون ۷ بار تجدید چاپ شده است. بانو شیمل از شیفتگان مولای روم و یکی از نخستین پژوهشگران آلمانی بود که به تحقیق در آثار و افکار مولانا پرداخت و در شناختن و شناساندن این عارف و عالم بزرگ ایرانی به جهانیان سهم بسزایی داشت. در میان آثار وی کتابی نیز یافت می‌شود با عنوان «صور خیال در شعر جلال‌الدین رومی» که نزدیک به ۵۵ سال پیش از این انتشار یافت و در زمره‌ی اولین کارهای تحقیقی در این زمینه است. افزون بر اینها گزیده‌هایی از غزلیات مولانا را مترجمان بسیاری به زبان آلمانی ترجمه و منتشر کرده‌اند که هنوز زیباترین و جذاب‌ترین آنها همانا ترجمه‌ای است که فریدریش روکرت در نزدیک به ۱۸۰ سال پیش به انجام رساند و نخستین بار در سال ۱۸۱۹ میلادی منتشر شد و تاکنون بارها تجدید چاپ شده است.

▲  
 \* برگرفته از مطلب ارائه شده در همایش مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، دانشگاه تهران، آذر ۸۲، موضوع: زیباشناسی آثار مولانا، صور خیالی در آثار مولانا

از فریدریش روکرت شاعر و مترجم شهیر آلمانی و «پدر شرق‌شناسی آلمان» به جا مانده است، از ژرفای معنوی آنچنانی برخوردار نیست. البته این انتظار و توقع را نیز نباید داشت که ترجمه‌ی رباعیات مولانا بتواند جذبه‌ی عرفانی و کشش روحانی نهفته در متن اصلی را به خواننده منتقل کند. از این رو، خود مترجم نیز به این امر اشاره دارد و آرزومند است که خوانندگان آلمانی زبان علاقه‌مند، با مطالعه‌ی ترجمه‌ی گزیده‌ی رباعیات مولانا به شوق و ذوق آیند و چنان برانگیخته شوند که زبان فارسی را فرا گیرند و زمانی خود قادر باشند غزلیات و رباعیات مولانا و دیگر شاعران پارسی زبان را بخوانند!

مترجم مدخلی بر کتاب نگاشته است که در آن ضمن شرح کوتاه زندگی مولانا و چگونگی آشنایش با شمس تبریز، آثار او را بر شمرده و توضیح کوتاهی نیز درباره‌ی وزن و قافیه‌ی رباعی داده است. بورگل رباعیات کتاب را به سه دسته تقسیم کرده است:

### ۱- دوستی و عشق

که شامل ۴۹ رباعی است و مترجم در انتخاب و ترتیب آنها کوشیده است تا داستان عشق عرفانی مولانا به شمس را در این رباعیات بازتاب دهد؛ از اولین نگاه و نخستین دیدار و رحمت وصال و برکت همنشینی تا درد جدایی و از دست رفتن معشوق و سرانجام غلبه بر هجران دوست و امیدواری دوباره. دو رباعی از این بخش را در اینجا می‌آورم:

من ذره و خورشید لقای تو مرا

بیمار غم عین دوابی تو مرا

بی‌بال و پرناندر پی تو می‌پریم

من گاه شدم چو کهریابی تو مرا

آن کس که به روی خوب، او رشک پرست

آمد سحری و بر دل من نگرست

او گریه و من گریه، که تا آمد صبح

پر سید کز این هر دو عجب، عاشق کیست؟

### ۲- زیستن و آموختن

در برگزیده‌ی رباعیاتی است پیرامون شیوه‌ی زیستن و حکمت حیات و نیز قطعاً غزل‌مانند و سخره. اما اغلب اشعار این بخش را رباعیاتی با مضامین عرفانی تشکیل می‌دهد که با تصورات مولانا از «انسان کامل» پایان می‌گیرد. دو نمونه از این رباعیات را نیز به دست می‌دهم؛ در نه قدم از چه راه بی‌پایانست

کز دور نظاره کار نامر دانست

این راه ز زندگی دل حاصل کن

کاین زندگی تن صفت حیوانست

رندی دیدم نشسته بر خنک زمین

نه فکر و نه اسلام، نه دنیا و نه دین

نی حق به حقیقت نه شریعت نه یقین

اندر دو جهان کرا بود زهره این

### ۳- شعر و موسیقی

در این بخش مترجم رباعیاتی را برگزیده است که مضامین شعر و موسیقی را در بر دارد. مضامینی که مولای روم به آنها دل بستگی خاص دارد و در سروده‌های او به ویژه در غزلیات دیوان شمس به تکرار از آنها سخن در میان است. برای مثال در یکی از زیباترین غزل‌های دیوان کبیر (شماره ۲۵۷ نسخه‌ی فروزانفر) پس از بر شمردن پرده‌های گوناگون موسیقی ایران، می‌گوید:

این علم موسیقی بر من چون شهادتست

چون مومنم شهادت و ایمانم آرزوست

عبدالرحمن جامی در نفعات الانس حکایت

کوتاهی را نقل می‌کند که نشان‌دهنده‌ی علاقه‌ی مولانا

به موسیقی است:

«روزی می‌فرمود که: آواز رباب، سریر باب بهشت

است که ما می‌شنویم.» منکری گفت: «ها نیز همان آواز

می‌شنویم. چون است که چنان گرم نمی‌شویم که مولانا»

خدمت مولوی فرمود: «کالا و حاشا! آنچه ما می‌شنویم

آواز باز شدن آن در است و آنچه وی می‌شنود آواز فراز

کتاب فیه مافیه را  
 شادروان پروفیسور  
 آنه ماری شیمل  
 به آلمانی  
 ترجمه کرد  
 و به صورتی نفیس  
 و با سرفصل‌هایی  
 آراسته  
 به خط خوش فارسی  
 در سال ۱۹۸۸  
 به چاپ رساند  
 دفتر اول  
 مثنوی معنوی نیز  
 برای نخستین بار  
 به طور کامل  
 در سال ۱۹۹۷  
 به زبان آلمانی  
 ترجمه و منتشر شد